



فروش اعضای بدن در پرتو قاعده تسلیط

مجید قاسمیان مزار

دانش‌آموخته فقه و حقوق امامیه ورودی ۸۳ و دانشجوی کارشناسی‌ارشد حقوق خصوصی مؤسسه آموزش عالی کار قزوین
majid.ghasemian@yahoo.com

چکیده

فروش اعضای بدن یکی از مسائل جدید است که مربوط به عصر حاضر می‌باشد، بنابراین حکم آن به صورت صریح در شرع مشخص نشده است، همین امر موجب بروز دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه گشته و استنباطات گوناگونی را سبب شده است. به طور کلی دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد: گروهی قائل به جواز فروش اعضا بوده و فروش اعضای بدن را همانند فروش سایر اموال می‌دانند. مهم‌ترین استناد اینان قاعده تسلیط می‌باشد که مجوز تصرف در اموال است. گروهی دیگر قائل به عدم جواز فروش اعضا به طور مطلق می‌باشند. ادله این گروه بدین شرح است:

۱. اعضای بدن انسان مالیت ندارد.
۲. فروش عضو موجب اضرار به جسم می‌گردد که شرع از آن نهی فرموده است.
۳. منافات با کرامت انسان دارد.
۴. موجب تغییر در خلقت انسان می‌گردد.
۵. فروش عضو فروش میتة محسوب شده و باطل می‌باشد.

در این مقاله، ادله این گروه از علما مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. نهایتاً این نتیجه حاصل گردیده که فروش برخی از اعضا مثل فروش کلیه و خون به دلیل عدم اضرار قابل ملاحظه جایز و فروش برخی دیگر از اعضا مثل فروش قلب و سایر اندام حیاتی به دلیل محرز بودن اضرار به جسم جایز نبوده و باطل می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: فروش اعضا، قاعده تسلیط، اضرار به جسم، مالیت، تغییر در خلقت، مثله کردن، بیع میتة.

مقدمه

با توجه به تحولات شگرف و پیشرفت روزافزون علم طب در عرصه‌های مختلف پزشکی به خصوص در زمینه نقل و انتقال، پیوند و کاشت اعضای بدن، نیاز به یافتن حکم شرعی و فقهی این مسئله، بیش از پیش احساس می‌شود. مسئله جواز یا عدم جواز فروش اعضای بدن از جمله

مسائل مهمی است که در این حیطه مطرح می‌شود. بنابراین برای رسیدن به شناخت واقعی حکم شرعی فروش اعضای بدن و رسیدن به اینکه آیا چنین بیعی امکان انعقاد دارد یا نه و قرار دادن عضو به عنوان مبیع و جاهت شرعی دارد یا خیر؟ باید این مسئله به طور دقیق مورد تجزیه و تحلیل فقهی قرار گیرد.



تحقیق و پژوهش در این زمینه غالباً مربوط به سالهای اخیر است؛ چون این موضوع در دوران فقه‌های متقدم از چنان اهمیتی که در عصر حاضر دارد، برخوردار نبوده و مبتلا به نیز نبوده و بحث مهمی راجع به این موضوع صورت نگرفته است.

ویژگی اصلی این تحقیق نسبت به سایر تحقیقات مشابه در این زمینه این است که در این تحقیق از قاعده تسلیط که یکی از قواعد مهم فقهی بوده و تقریباً همه فقها در موضوعات مختلف به آن استناد کرده‌اند، استعانت جست‌هایم و این قاعده را به عنوان اهم ادله جواز بیع اعضا مد نظر قرار داده و به بررسی این موضوع حول این قاعده پرداخته و آن را زیربنای تحقیق خود گردانیده‌ایم. برای اینکه تحقیقی از استواری لازم برخوردار باشد باید زیربنای تحقیق محکم و استوار باشد، ما نیز از این اصل پیروی کرده و مباحثمان را بر قاعده‌ای قرار داده‌ایم که مهم‌ترین مبنای آن بنای عقلا است که مورد تأیید شرع نیز قرار گرفته است.

قاعده تسلیط و فروش اعضای بدن

۱) قاعده تسلیط

یکی از قواعد مشهور و مهم فقهی قاعده تسلیط است که از دیرباز از اساسی‌ترین قاعده‌های فقه اسلام بوده است و از جمله قواعد معروف بین فقها است که در ابواب مختلف فقه معاملی به آن استناد شده و در بعضی از مسائل تنها مدرک به حساب می‌آید. منظور از این قاعده آن است که مالک نسبت به مالش مسلط و صاحب اختیار است که هر نوع تصرفات حلال را در آن انجام دهد؛ یعنی می‌تواند بفروشد، هبه کند، صدقه دهد، وقف نماید و اجاره بدهد. در شیوه تصرفات نیز مختار و مجاز است که هر طور که بخواهد تصرف کند. مثلاً در زمین خود خانه بسازد یا آن را مغازه، مدرسه، مرکز آموزشی، ورزشی و یا تفریحی قرار دهد. بنابراین به موجب این قاعده اصل بر آن است که همه گونه تصرفات برای مالک مجاز است، مگر آنکه به موجب دلیل شرعی خلاف آن ثابت گردد. کاربرد این قاعده در موارد شک و تردید است، بدین معنا که هرگاه نسبت به جواز تصرف مالک تردید شود با استناد به این قاعده می‌گوییم:

با توجه به عدم دلیل شرعی بر منع، مالک مجاز به تصرف است. بنابراین سلطنت مالک بر مال خویش حق او است و حق مزبور مطلق بوده و شامل هرگونه تصرف در مال می‌شود، البته مادام که از سوی شرع منع و رد وارد نگردد. مجرای اصلی این قاعده در ظرف مالکیت محقق می‌شود و به نوعی تثبیت کننده حق مالکیت است. به عبارت دیگر خود مالکیت بر مبنای این قاعده قابل اثبات نیست، بلکه پس از احراز مالکیت و قبل از منتفی شدن آن، این قاعده قابلیت اعمال را پیدا می‌کند.

۲) اجرای قاعده تسلیط نسبت به اعضای بدن

بعد از بیان مفهوم قاعده تسلیط در مورد اموال در این بخش به احراز این امر می‌پردازیم که آیا این قاعده توان این را دارد که در مورد اعضای بدن انسان هم به کار رود. به عبارت دیگر می‌خواهیم بدانیم که آیا بر طبق این قاعده هر انسانی می‌تواند در اعضای بدن خود هر نوع تصرفی که لازم بداند، بکند. به عنوان مثال عضوی از اعضای بدن خود را قطع کرده و بفروشد یا خیر؟

قبل از اینکه به این سؤال پاسخ‌گوییم لازم است متذکر شویم که برای اعمال قاعده تسلیط در مورد تصرفی خاص و جدا از آن تصرف سه شرط لازم است که در صورت محقق شدن این سه شرط اعمال آن تصرف جایز خواهد بود این سه شرط عبارتند از:

۱. احراز رابطه مالکیت: اولین قدم برای اعمال قاعده تسلیط این است که رابطه مالکیت احراز شده باشد، چرا که این قاعده فقط در ظرف مالکیت قابلیت اعمال را دارد و هدف آن تثبیت مالکیت است.

۲. فراهم بودن شرایط و زمینه برای انجام آن تصرف: این شرط از جمله شرایطی است که از قاعده تسلیط قابل استنباط نیست، بلکه شرایط تصرفات را شرع مشخص می‌کند. به عنوان مثال برای فروش اموال، شارع شرایطی را لازم می‌داند که اگر آن شرایط فراهم نباشد بیع را معتبر نمی‌داند.

۳. عدم مخالفت شرع با آن تصرف: شرط سوم این است که شارع با دلیلی خاص انجام آن تصرف را ممنوع نکرده باشد.

برای آنکه بتوانیم این قاعده را در مورد فروش اعضای بدن اجرا کنیم باید تمامی شروط ذکر شده محقق شود تا بتوانیم حکم دهیم که قاعده تسلیط در آن اعمال شده و این نوع تصرف مجاز است. بنابراین اولین قدم و اولین شرط این است که ملک بودن اعضای بدن را احراز کنیم.

۳) وضعیت مالکیت انسان نسبت به اعضای بدنش



مالکیت از دیدگاه شیخ انصاری رابطه‌ای اعتباری است که بین شخص (اعم از حقوقی یا حقیقی) با شیء برقرار می‌شود. به موجب این نظریه، مالکیت از ویژگیهای خارجی عالم نیست، بلکه یک ماهیت اعتباری است که عقلا بین دو چیز برقرار می‌کنند. برای نمونه کتابی که در دست دارید یک واقعیت خارجی موجود در عالم است و وجود شما نیز یک واقعیت است، ولی رابطه بین کتاب و شما از مقوله دیگری است و نسبت بین این دو مانند نسبت بین بالا بودن سقف و پایین بودن کف اتاق است.

مالکیت سه ویژگی عمده دارد:

۱. مطلق بودن: یعنی اینکه مالک می‌تواند هرگونه استفاده مشروعی که عقلا برای مالک قائلند از ملک خود ببرد.
۲. انحصاری بودن: یعنی فقط شخص مالک و یا افراد مأذون و مجاز از طرف او حق استناد و بهره‌برداری را از ملک دارند.
۳. دائمی بودن: این ویژگی بدین معنی است که وقتی فردی مالک چیزی شد تا زمانی که مالک آن است، بدون مقید بودن به زمانی خاص حق استفاده و بهره‌برداری از آن را داشته باشد. (۱)

مالکیت با این ویژگیها فقط و فقط مختص ذات باری تعالی است چرا که هم او است که آسمانها و زمین و هرچه را در آن است، خلق کرده است، «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲) بنابراین مالکیت حقیقی و مطلق از آن خداوند است.

اما خداوند متعال انسان را در امر مالکیت اشیاء جانشین خودش قرار داده و حق هرگونه تصرف در اموال را به بندگان خود عطا فرموده است. بنابراین مالکیت انسانها یک نوع مالکیت اعتباری و غیرحقیقی است. حال باید دید که چنین رابطه‌ای بین انسان و اعضای بدنش نیز وجود دارد یا خیر؟ و آیا خداوند این اجازه را به انسان داده است تا بتواند در اعضای بدنش تصرف کرده و اعمال مالکیت کند؟

گروهی از فقها معتقدند که انسان مالک اعضای بدنش نبوده و حق تصرف در آن را ندارد، اما ادله‌ای وجود دارد که خلاف این گفته را ثابت می‌کند که در زیر به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. جعل دیه بر اعضا از سوی شارع مقدس دلیلی واضح بر مالکیت انسان بر اعضایش می‌باشد که قابل انکار نیست چرا که تا خود انسان زنده است، می‌تواند در مقابل جراحتات وارده بر نفس خویش دیه بگیرد یا قصاص کند همین اختیار تبدیل قصاص به دیه نیز مؤید این است که انسان نوعی استیلا بر عضو خود دارد.

در روایات مختلف هم بر این نکته تصریح شده است که صاحب دیه (که مالی در مقابل عضو است) خود شخص می‌باشد. این امر نیز دلیلی بر استیلا و ولایت انسان بر اعضایش می‌باشد.

۲. غیر از مالکیه، بقیه فقهای اهل سنت و نیز برخی از فقهای شیعه بر این مسئله اقرار دارند که چنانچه مجنی علیه قبل از قتل رضایت خود را اعلام دارد، قصاص ساقط می‌شود. بنابراین این رضایت دادن مؤید ویژگی انحصاری بودن است که از شرایط مالکیت محسوب می‌شود، چرا که تا زمانی که



فرد زنده است فقط خودش می‌تواند راجع به قصاص، دیه یا رضایت تصمیم بگیرد و نه فردی دیگر.

۳. انسان بر اعمال و افکار خود ولایت دارد و خود او است که به رکوع و سجود می‌پردازد و لازم‌هاش این است که گفته شود: انسان برای انجام تکالیف خویش بر اعضای خود استیلا و ولایت دارد. از آنچه گفته شد روشن می‌شود که یک رابطه‌ای بین انسان و اعضایش وجود دارد که به انسان این اختیارات را می‌دهد تا بتواند اعمال سلطه کند و آن چیزی جز رابطه مالکیت بین انسان و اعضایش نمی‌تواند باشد.

بدین ترتیب اولین رکنی که قاعده تسلیط باید در ظرف آن اعمال شود، احراز مالکیت است که راه را برای اجرای این قاعده در رابطه با اعضای بدن هموار می‌سازد.

۴) احراز شروط صحت معاملات در فروش اعضا

هر نوع تصرفی برای اینکه معتبر شناخته شود، باید شرایط اختصاصی و عمومی آن تصرف که شرع و قانون برای آن تصرف مشخص کرده‌اند، رعایت گردد. موضوع مورد بحث ما نیز از این قاعده مستثنی نیست و برای اعتبار خود نیاز به شرایط خاصی دارد که برای احراز آن شرایط باید به شرع



مراجعه شود، چرا که مفاد قاعده تسلیط، تثبیت حق مالکیت و مشروعیت عموم تصرفات است و روش اجرای تصرفات و احکام و شرایط آنها از این قاعده قابل استنباط نیست.

در مورد فروش اعضای بدن نیز باید احکام و شرایط بیع موجود باشد تا بتوان به اعتبار آن حکم داد. آنچه فقها

در مورد شرایط بیع از آن یاد کرده‌اند دو دسته‌اند که دسته اول مربوط به متبایعین و دسته دوم مربوط به مال مورد معامله است که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. کامل و مختار بودن طرفین قرارداد: طرفین قرارداد برای اینکه بتوانند قراردادی معتبر منعقد کنند باید از لحاظ حقوقی کامل باشند؛ یعنی عاقل، بالغ و رشید باشند. فروش اعضای بدن نیز از این قاعده مستثنی نیست، بنابراین یک فرد مجنون، صغیر یا سفیه نمی‌تواند اعضای بدن خود را بفروشد چرا که برای انجام دادن اعمال حقوقی وجود اراده انشایی یا حقوقی لازم است و این اراده مستلزم وجود

تمیز و درک است و چون این اشخاص فاقد تمیز و اراده می‌باشند یا قوه تمیز ناقصی دارند به حکم قانون از تصرف در امور و اعمال حقوقی ممنوع شده‌اند. اما مختار بودن طرفین در انعقاد قرارداد به این معنی است که طرفین مکره نباشند، یعنی قرارداد را با اختیار خود انجام دهند نه اینکه شخصی آنها را وادار به انعقاد قرارداد کرده باشد، چرا که در این صورت این قرارداد غیر نافذ خواهد بود و بعد از رفع اکراه حق ابطال قرارداد را خواهند داشت.

۲. مقدور التسلیم بودن مبیع: منظور از این شرط این است که متبایعین در حین عقد علم داشته باشند به اینکه هر یک قادر است آنچه را تملیک نموده و یا تعهد کرده، در موعد مقرر تسلیم نماید و چنانچه یکی از متبایعین به آن امر تردید و یا ظن داشته باشد، بیع باطل است؛ زیرا دادن عوض در مقابل مالی که نمی‌داند به دست خواهد آورد غیر عقلانی و غرری می‌باشد. قدرتی که شرط صحت بیع است قدرت زمان تسلیم است و عدم قدرت زمان عقد تأثیری در عقد ندارد، بنابراین اگر طرفین معامله برای تسلیم مبیع موعدی قرار داده باشند، قدرت بر تسلیم در آن موعد شرط خواهد بود. (۳)

۳. مالیت داشتن اعضای بدن: یکی دیگر از شرایط صحت

بیع مالیت داشتن مورد معامله می‌باشد، فقها تعریفهای گوناگونی از مال کرده‌اند، اما همه این تعاریفات در یک چیز مشترک است و آن اینکه مال چیزی است که در غیر موارد اضطرار بتوان از آن منتفع شد و مردم میل دارند در مقابل آن قیمتی در بازار قرار دهند.

برخی از فقهای اهل سنت معتقدند که انسان چه زنده و چه مرده امکان ندارد که مورد معامله مشروع قرار بگیرد، چرا که انسان نه در شرع، نه در عرف و نه در عقل، مال محسوب نشده است؛ زیرا شرع ابا دارد از اینکه انسان مورد معامله واقع شود، به دلیل وجود کرامتی که خداوند به انسان داده است و نیز به این دلیل که در جنگ خندق زمانی که یکی از کفار کشته شد، کفار با مقداری مال و پول نزد پیغمبر (ص) آمدند و از او خواستند تا جنازه آن کافر را در مقابل پول به آنها بدهد اما پیغمبر (ص) از گرفتن پول امتناع ورزیدند و جنازه را به آنها رد کردند.

این فعل ایشان خود گویای این است که در شرع نمی‌توان یک انسان مرده را خرید. (۴) همچنین منع بیع انسان حر هم دلیل واضح دیگری بر این امر است. در عرف هم انسان زمانی مال محسوب می‌شود که عرف در بازار قیمتی برای وی در نظر گرفته باشد و این واضح است که در حق انسان چنین چیزی صادق نیست. همچنین مال محسوب کردن جسم انسان مخالف عقل است به دلیل اینکه این اعتبار اقتضایش این است که چیزی در خارج وجود داشته باشد در حالی که جسم انسان چیزی نیست که خارج از انسان وجود داشته باشد. بنابراین فقها اجماع دارند بر این که اعضای انسان مالیت نداشته و قابل خرید و فروش نیست.

(۵)

رد استدلالاتها

ما اصل این موضوع را که مبیع باید مالیت داشته باشد، قبول داریم. درست است که فقهای عظام قائل به این بوده‌اند که اعضای بدن انسان مالیت ندارد، اما باید توجه داشت که فقها در آن زمان هیچ منفعتی را برای عضو قطع شده متصور نبودند؛ چون علم طب به این صورت پیشرفته نبود که به راحتی بتوان عضوی را پیوند زد و به واسطه آن بتوان جان انسانی را از هلاکت نجات داد.

بی تردید تحول زمان و شرایط آن، نه تنها در تحول احکام شریعت که در تحول ویژگیهای درونی و بیرونی موضوعات احکام و ملاکات آنها نیز نقش دارد.

با تحول آنها در بستر زمان براساس تحول اجتهاد، احکام الهی آنها نیز تحول می‌پذیرد؛ زیرا این تحول سبب می‌شود که موضوع تحول یافته از نظر ویژگی از حیثه اصلی اصول



شرعی خارج و در حیطه اصلی دیگر از اصول شرعی داخل شود و در نتیجه حکم دیگری براساس اصل دوم بر آن مترتب گردد.

فقه‌های بزرگ نیز عنصر زمان و مکان را در اجتهاد خود دخیل می‌کردند و براساس زمان و مکان به اجتهاد دست می‌زدند.

محقق اردبیلی در این زمینه می‌گوید: هیچ‌گاه ممکن نیست به گونه کلی نظریه‌ای در شریعت بیان شود چون احکام به اعتبار ویژگیها، احوال آدمیان، زمانها و مکانها و اشخاص، مختلف می‌شوند و این امری روشن است. (۶)

امام خمینی (ره) نیز در این زمینه می‌گوید: عنصر زمان و مکان دارای تأثیر در تحول اجتهاد است. (۷) با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان به این نتیجه رسید که چون در عرف کنونی اعضای بدن دارای ارزش داد و ستد بوده و مردم حاضرند در مقابل آن پول بدهند به خصوص زمانی که حیات یک انسانی به آن وابسته باشد، علی‌رغم اینکه در گذشته منفعتی برای اعضای جدا شده بدن متصور نبود، در حال حاضر دارای مالیت بوده و امکان خرید و فروش آن وجود دارد.

بررسی موانع شرعی فروش اعضای بدن

شرط سوم برای اعمال قاعده تسلیط در بحث فروش اعضا این است که فروش اعضای بدن از ناحیه شرع منع و رد نشده باشد. بنابراین در این فصل مواردی را که توهّم آن می‌رود که دلیلی بر منع فروش اعضا از ناحیه شارع باشد، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱) فروش اعضا و اضرار به جسم

یکی از مواردی که می‌تواند مانعی ایجاد کند برای فروش اعضای بدن آیات و روایات متعددی است که در منع اضرار به جسم وارد شده است که از آن جمله می‌توان به آیه ۲۹ سوره نساء اشاره کرد که می‌فرماید: «... وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا»؛ یعنی خودتان را مکشید، خداوند با شما مهربان است.

در تفسیر این آیه علامه طباطبایی قائل به این هستند که مراد از قتل نفس که از آن نهی شده به معنای عمومی و عام استفاده می‌شود، بنابراین شامل کشتن خود، کشتن غیر، انتحار و نیز به خطر انداختن خویش می‌گردد و خلاصه هر کاری که منجر به کشته شدن شود. (۸) هر کسی از این فرمان سرپیچی کند و دست به انتحار و خودکشی بزند، نه تنها به آتش این جهان می‌سوزد بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار نیز خواهد سوخت. (۹) علاوه بر این روایات

زیادی نیز نقل شده است که حرمت اضرار به جسم را می‌رساند از جمله صحیح حناط: «از امام صادق (ع) شنیدم هر کس عمداً خودکشی کند همیشه در آتش جهنم خواهد بود». (۱۰) روایت بعدی حدیث معروف به «لاضرر» در داستان ثمره بن جندب است که پیامبر (ص) فرمود: «لاضرر و لا ضرر فی الاسلام». (۱۱) ضرری که در این حدیث بیان شده، به صورت مطلق است و شامل وارد کردن ضرر بر بدن ضرر زنده نیز می‌شود. بنابراین در این حدیث از این نوع ضرر نیز نهی شده است. شیخ انصاری نیز با اینکه مدلول قاعده را نفی حکم ضرری دانسته است، اما بیان می‌دارد که فقها در استدلال به قاعده لا ضرر، میان اضرار به خویش و اضرار به غیر فرق نگذاشته‌اند. (۱۲)

روایت بعدی در تحف العقول از امام صادق (ع) نقل شده است: «خوردن هر چیزی که برای بدن و توانمندی انسان ضرر دارد، حرام است مگر در حال اضطرار... و هر چیزی که خوردنش برای انسان ضرر دارد، حرام است...» (۱۳) براساس این روایت هم هرگونه خوردنی ضرر آفرینی حرام است و قاعده کلی از آن به دست می‌آید که اضرار بر بدن حرام است.

براساس پاره‌ای از روایات عمل عبادی اگر موجب ضرر باشد نه تنها واجب نیست بلکه ترک آن واجب است، از جمله روایت شیخ صدوق: «بر هر کسی که روزه ضرر داشته باشد افطار واجب است». (۱۴) این روایت و روایاتی از این قبیل، به روشنی دلالت دارد که اگر روزه موجب ضرر به بدن باشد، نه تنها واجب نیست، بلکه حرام است. این حکم به منزله این است که اضرار به خویش از نظر شارع جایز نیست. این گونه روایات فراوان است و همین مقدار برای اثبات ادعا کفایت می‌کند.

رد استدلالها

کلیت استدلالهایی که برای منع اضرار به بدن ذکر شد، صرف نظر از ضعف سندی برخی از روایات، مورد پذیرش است، اما ضرر زدن به نفس به سه وجه ممکن است واقع شود:

اول: اینکه قطع عضوی از بدن هلاکت و مرگ فرد را به همراه داشته باشد، از جمله قطع قلب که از اعضای اصلی بدن به شمار می‌رود. این نوع ضرر زدن با توجه به آیات و روایات وارده قطعاً ضرر مسلم بوده و حرام است.

دوم: این است که قطع عضوی منجر به امراض خطیر و مضر به حیات انسان شود. مثل قطع زبان یا دو چشم و یا دستها و پاها که ممکن است منجر به سل، جزام، سرطان و امثال این بیماریها گردند. این نوع ضرر نیز مسلم بوده



و قابل اغماض نیست، بنابراین این نوع ضرر زدن به خود هم حرام است.

سوم: با قطع عضوی، انسان خود را در معرض تهلك نیندازد و ضرر لازم المراعاتی هم نداشته باشد. به این معنا که ضرری که با این کار بر انسان وارد می‌شود احتمالی و ضعیف باشد. به عنوان مثال اگر شخص بخواهد کلیه خود را اهدا کند یا بفروشد و پزشک ماهر هم در رابطه با برداشتن کلیه اذعان به این امر بکند که این کار ضرر بالفعلی ندارد اما ترس این وجود داشته باشد که در آینده کلیه دیگر ناقص شده و از کار بیفتد، بنابراین بدن قادر به دفع سموم نبوده و کسی هم در آن موقع حاضر نشود کلیه‌ای به او بدهد آیا این مقدار ضرر می‌تواند مانع فروش یا اهدا عضو شود؟

قطعاً چنین ضرری از دید عقلاً قابل اغماض بوده و حتی دفع چنین ضرر احتمالی ضعیفی هم عقلاً واجب نیست، چرا که اگر غیر از این باشد در تمام اعمال انسان نوعی احتمال ضرر نهفته است که اگر بخواهد به همه آنها توجه کند، همه فعالیت‌های انسان باید تعطیل شود. گذشته از این موضوع گاهی اوقات حیات یک انسانی به چنین عضوی وابسته است و با دادن عضو، نعمت حیات به انسانی داده می‌شود و همان‌طور که قرآن کریم فرموده است: «... وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...» (۱۵) کسی که انسانی را از هر عامل کشته‌ای نجات دهد مثل این است که همه انسانها را زنده کرده است و خداوند اجر احیا کننده همه انسانها را به او می‌دهد؛ زیرا وی به خاطر اینکه برادر مؤمنش را حفظ کرده، گویا همه آنها را حفظ نموده است. (۱۶)

علاوه بر این کسی که به قطع عضو خود جهت پیوند زدن راضی می‌شود، هدف مادی یا معنوی دارد و عقلاً بر نقص مالی یا بدنی که صاحب آن با هدف عقلایی اقدام نموده، عنوان ضرر نمی‌دهند، بلکه در این صورت، مبادله عقلایی میان این هدف عقلایی و آن نقص واقع شده و آن فایده عقلایی، جایگزین آن نقص شده است. بنابراین همان‌طور که بر مبادله مال به مال یا بخشیدن مجانی آن با هدف مالی یا معنوی، ضرر رساندن به مال صدق نمی‌کند در اینجا نیز چنین است. (۱۷)

وضعیت گیرنده عضو با توجه به قاعده لاضرر

همان‌طور که بیان کردیم قاعده لاضرر یکی از ادله مهم کسانی است که فروش اعضا را منع می‌کنند و همان‌طور که در پاسخ به این دلیل گفتیم این قاعده جایی کاربرد دارد که اولاً ضرر کاملاً مسلم باشد و ثانیاً عرف ضرر وارد شده را بیشتر و مهم‌تر از نفع عاید شده بداند. تمام این بحث در مورد کسی بود که فروشنده عضو محسوب می‌شود.

حال قصد داریم در این قسمت، وضعیت گیرنده را نیز از این حیث بررسی کنیم.

برای گیرنده عضو دو حالت بیشتر متصور نیست؛ یک حالت این است که گیرنده به شدت محتاج پیوند عضو است به گونه‌ای که عدم پیوند موجب سلب حیات وی می‌گردد. گفتیم در این حالت فروش عضو به چنین شخصی ضرر محسوب نشده و جایز می‌باشد. مشروط بر اینکه عضو از اعضایی نباشد که با فروشش فروشنده را به هلاکت بیاندازد و عرفاً هم ضرری که به فروشنده می‌رسد قابل ملاحظه نباشد. حالت دوم آن است که گیرنده عضو خیلی محتاج به پیوند نیست، مثلاً یک کلیه دارد اما خواستار کلیه دیگری هم هست. سؤال این است که آیا چنین شخصی می‌تواند یک کلیه هم از شخص دیگری بگیرد یا قاعده لاضرر مانع می‌شود؟

در پاسخ به این سؤال باید تفصیل داد بین حالتی که گیرنده و فروشنده هر دو مسلمان باشند و حالتی که گیرنده مسلمان بوده، ولی فروشنده کافر باشد.

در حالت اول که هر دو مسلمان هستند، ظاهراً نمی‌توان قائل به جواز این عمل شد و این حالت را نباید قیاس به حالتی کرد که گیرنده نیاز مبرم به پیوند دارد، چرا که در آن حالت یکی از منافع مهمی که فروش اعضا داشت اعطای حیات بود که اینک عدم فروش موجب ضرر بزرگی می‌شد و همین عامل هم موجب می‌شد که عرف در برابر ضرر وارد به فروشنده به دیده اغماض بنگرد و آن را ضرر قابل توجه نداند. علاوه بر این قاعده «الضرر الأشد یزال بالضرر الأخف» فروش در این حالت را اجازه می‌دهد چرا که سلب حیات ضرری بسیار شدیدتر از نقص عضو است و ضرر شدید را می‌توان با ضرر خفیف جبران کرد.

اما در فرض مورد بحث ما ضررها مساوی است و بر طبق قاعده «الضرر لایزال بمثله» باید قائل به عدم جواز بود. مفهوم این قاعده آن است که یک ضرر را نمی‌توان با وارد کردن ضرر مماثل و به طریق اولی اشد جبران کرد. ولی در حالتی که گیرنده مسلمان و فروشنده کافر حربی است وضعیت متفاوت است و می‌توان گفت ضرری که به مسلمان متوجه است مثل آن ضرری نیست که به کافر متوجه است، چون یک ضرر به فرد محترم و محقون الدم است و دیگری به فرد غیر محترم و یا به کسی که احترامش عرضی است و در چنین حالتی نمی‌توان به قاعده «الضرر لایزال بمثله» استناد نمود، چون ضررها مماثل نیستند، در نتیجه باید قائل به جواز شد. (۱۸)

۲) فروش اعضا و کرامت انسان



برخی از منتقدان فروش اعضا علت منع فروش اعضا را کرامتی می‌دانند که خداوند متعال آن را به انسان داده است و به آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ...» (۱۹) استناد می‌کنند.

فقه‌های جمهور (شافعیه، مالکیه و حنابله) معتقد بر این هستند که بدن هر انسانی مطلقاً پاک و طاهر است و در این حکم هیچ فرقی بین انسان زنده یا مرده، مسلمان یا کافر، زن یا مرد و کوچک یا بزرگ نیست، بنابراین به هیچ شکل ممکن فروش اعضای بدن امکان ندارد.

الکاسانی در «بدایع الصنایع» می‌نویسد: استخوان و موی انسان فروشش جایز نیست نه به خاطر اینکه اینها نجس هستند، بلکه اینها براساس روایات صحیحی که به ما رسیده، پاک هستند. اما جایز نبودن فروش اینها به دلیل احترامی است که برای انسان وجود دارد و فروش مویک نوع اهانت به انسان محسوب می‌شود. (۲۰) دلیلی بر این امر وجود ندارد که حکم کل بر بعض مقطوع هم جریان یابد نه شرعاً و نه عرفاً.

رد استدلالها

در رد کسانی که با استدلال بر آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» قائل به منع فروش اعضای بدن می‌باشند، باید گفت: اینکه خداوند فرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» مقصود از تکریم، اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد و با همین خصوصیت است که معنای تکریم با تفضیل فرق پیدا می‌کند؛ چون تکریم معنایی است نفسی و در تکریم کاری به غیر نیست، بلکه تنها شخص مورد تکریم مورد نظر است که دارای شرافتی و کرامتی بشود برخلاف تفضیل که منظور از آن این است که شخص در تفضیل از دیگران برتری یابد، در حالی که او با دیگران در اصل آن عطیه شرکت دارد. حال آنکه معنای تکریم و فرق آن با تفضیل روشن شد، اینکه می‌گوییم: انسان در میان سایر موجودات عالم خصوصیتی دارد که در دیگران نیست و آن داشتن نعمت عقل است و معنای تفضیل انسان بر سایر موجودات این است که در غیر عقل از سایر خصوصیات و صفات هم انسان بر دیگران برتری داشته و هر کمالی که در سایر موجودات هست حد اعلائی آن در انسان وجود دارد. این معنا در مقایسه انسان و تفنهایی که در خوراک و لباس و مسکن و ازدواج انسان هست کاملاً روشن می‌شود. (۲۱)

بنابراین آنچه موجب شده است که خداوند انسان را تکریم کند وجود قوه عقل در نهاد آدمی است، نه وجود اعضای مثل دست و پا و چشم و قلب و کلیه و ... چرا که تمامی

این اعضا در سایر موجودات هم وجود داشته و در برخی از موجودات اعضای به مراتب قوی‌تر و پیچیده‌تر از اعضای بدن انسان وجود دارد که هیچ‌گاه موجب کرامت آنها از سوی پروردگار نشده است. علاوه بر این کرامتی که به انسان داده شده، مربوط به نفس انسان است نه به بدنش.

۳) فروش اعضا و تغییر در خلقت خداوند

از جمله ادله بر حرمت قطع اعضای بدن از شخص زنده، حرمت تغییر خلقت و هیئتی است که خداوند در انسانها خلق کرده است، چه اینکه چنین کاری در قرآن میغوض شارع و مطلوب شیطان شمرده شده است: «وَلَا ضَلَّ عَنْهُمْ وَلَا مَنِيْنُهُمْ وَلَا مَرْنُهُمْ فَلْيَبْتَئَنَّ آذَانَ الْاَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْبِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا»؛ (۲۲) «هر آینه آنان را گمراه می‌کنم و در دلشان آرزوهای باطل می‌افکنم و آنان را فرمان دهم تا گوشه‌های چهارپایانسان را بشکافند و آنان را فرمان دهم تا آفریده خداوند را دگرگون سازند، هر کس شیطان را به جای خدا دوست و کارساز گیرد به راستی زبانی آشکار کرده است».

در آیه فوق، تغییر خلقت خدا خواسته شیطان است و از سوی دیگر آنچه مورد امر و خواست شیطان باشد مورد نهی و میغوض شارع است. قطع اعضای بدن به منظور فروش، تغییر در خلقت خداوند محسوب می‌شود بنابراین این کار از خواسته‌های شیطان است و مورد نهی شارع مقدس بوده و در نتیجه حرام است.

رد استدلال

تغییر در خلقت به طور مطلق نمی‌تواند ناپسند و ناشی از خواست و کار شیطان باشد، چرا که انجام برخی از این تغییرات چون؛ ختنه کردن، قطع بند ناف جنین، چیدن موهای زاید بدن و کوتاه کردن موهای سر و ریش از اموری هستند که قانون‌گذار نه تنها ما را از آنها باز نداشته، بلکه مأمور به انجام آن هم کرده است. بنابراین باید مقصود از «خَلْقَ اللَّهِ» و همچنین تغییر در آن، نوعی خاص از خلق و تغییر باشد.

مفسران در اینکه مراد از تغییر در مخلوقات الهی چیست، با هم اختلاف نظر دارند، ولی می‌توان سخنان آنها را حول دو محور تغییرات حسی - ظاهری و تغییرات معنوی - باطنی گردآورد. برخی مفسران، مصادیق این تغییر محرم را کارهایی می‌دانند که مربوط به انسان و سوء تصرف او در اندامهای بدنش می‌شود. از قبیل: عقیم کردن، (۲۳) خال کوبی، (۲۴) تیز کردن دندانها (۲۵) و تشبه



جستن مرد به زن. (۲۶)

گروهی از مفسران هم معتقدند مراد از این تغییر، تغییراتی است معنوی و برای آن مصادیقی را ذکر کرده‌اند، از جمله: تغییر در دین خداوند یا تحریم حلال و تحلیل حرام خدا، (۲۷) یا تغییر فطرت. (۲۸)

برخی از مفسران نیز خواسته‌اند میان این تغییرات معنای جامعی را فرض کنند که دربرگیرنده همه معانی باشد، نظیر تغییر در اساس دین الهی اعم از تکوین و تشریح، مطلق تغییر اعم از ظاهری و معنوی و هر تغییر ظاهری. (۲۹) به نظر ما جامع‌ترین معنایی که برای تغییر در خلقت می‌توان فرض کرد، همان تغییر در فطرت و دین الهی است چنان که امام صادق (ع) هم آیه را به آن تفسیر کرده‌اند، بنابراین باید گفت مقصود آیه تغییر شکل و هیئت ظاهری نیست و گرنه تغییر در جنگل و طبیعت یا معالجه انسانها که به تغییر شکل منجر می‌شود و ... باید حرام باشد، در حالی که این نوع تفسیر با ظاهر آیه صحیح به نظر نمی‌رسد.

۴) مثله کردن

در مرسله اسحاق بن عمار آمده است که به امام صادق (ع) گفتم: خدا در کتابش می‌گوید: «هر که به ستم کشته شود، ما برای ولی او سلطنت (بر قاتل) قرار دادیم، پس در قتل اسراف نکنید». (۳۰) این اسراف که خدا از آن نهی فرموده است چیست؟ امام (ع) فرمودند: خدا نهی کرده از اینکه جز قاتل به قتل برسد، یا قاتل مثله شود. (۳۱) در قرب الأستناد نیز روایت شده که امیرالمؤمنین (ع) درباره ابن ملجم فرمود: «اگر برایتان آشکار شد که او را بکشید مثله‌اش نکنید». (۳۲) در روایت معاویه بن عمار، از امام صادق (ع) گزارش می‌کند که رسول خدا (ص) هرگاه می‌خواست لشکری را بر جنگ اعزام کند، فرمانده و یارانش را در کنار و اطرافش می‌نشانند و می‌فرمود: با نام خدا و در راه خدا به روش ملت رسول خدا بروید ... بدنش را مثله (قطعه، قطعه) نکنید. (۳۳) فروش اعضای بدن نیز مستلزم مثله کردن اعضا بوده در نتیجه حرام می‌باشد.

رد استدلال

از کتابهای لغت استفاده می‌شود که مثله و تنکیل تنها به قطع اعضای مرده یا زنده گفته نمی‌شود، بلکه این کار که ممکن است قطع اعضا یا غیر آن باشد، با انگیزه ترساندن دیگران صورت می‌گیرد تا از اینکه مثله شوند بر خود بزرزند؛ زیرا «مثله» از مثل گرفته شده که به معنای شبیه و مانند است و مضمون روایات این است که در مثله، تشفی خاطر، لذت جویی و بازیچه قرار گرفتن مثله شونده وجود دارد. پس هر قطع عضوی مثله نامیده نمی‌شود و از این رو قطع عضو را در قصاص تمثیل نمی‌نامند، چنانچه قطع سر انسان

زنده در همه حال تمثیل نیست، بلکه این کار را قتل گویند و نیز زدن دشمن و قطع عضو او در حال جنگ تمثیل و تنکیل نیست؛ چنانچه شکافتن شکم زن مرده باردار برای درآوردن نوزاد تمثیل نمی‌باشد و همچنین در صورت اضطراب به خوردن گوشت میت و بریدن مقداری از بدن او تمثیل و تنکیل نامیده نمی‌گویند بلکه اکل و خوردن است. (۳۴)

علاوه بر این، چون در صدق مثله کردن، مثالیت و انگشت نما کردن معتبر است، مثله کردن تنها بر جداسازی اعضای ظاهری بدن صدق می‌کند، اما جدا کردن اعضای درونی بدن انسان چون کلیه، مثله نخواهد بود. از این رو به این دلیل، برای اثبات حرمت قطع اعضای بدن انسان در تمامی صورتش کافی نیست. (۳۵)

۵) بطلان بیع میتنه

فروش عضو از ناحیه اینکه میتنه یا شیء نجس است مورد اشکال است و همه فقها، نیز بر این امر اجماع دارند که فروش شیء نجس و میتنه صحیح نیست. (۳۶) همچنین آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِیْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِیرِ...» (۳۷) گوشت مردار و خون و گوشت خوک بر شما حرام است، نشانگر بطلان بیع این اشیاء نیز می‌باشد. در برخی از روایات نیز بر عضو جدا شده از انسان میتنه اطلاق شده است. (۳۸) همچنین روایات خاصی وجود دارد که در آنها ثمن میتنه «سحت» معرفی شده است. این روایات گرچه به میتنه اختصاص دارند ولی از آنها حرمت فروش اعضای میتنه نیز استفاده می‌شود. طبق ارتکاز و متفاهم عرفی، اخذ عوض در مقابل جسد منع شده است و متصل بودن به جسد دخالتی ندارد. (۳۹) بنابراین چون عضو جدا شده از بدن زنده، حکم میتنه را دارد و نجس است پس فروشش صحیح نیست و باطل می‌باشد.

رد استدلالها

برای اثبات بطلان خرید و فروش میتنه به اجماع موجود در سخنان برخی اصحاب متقدم و متأخر تمسک شده است. بر فرض وجود اجماع، این اجماع محصل بوده و مدرکی است بنابراین کاشف از قول معصوم نیست؛ زیرا مدرک اجماع کنندگان از آیات و روایات می‌باشد، در مورد روایاتی هم که بطلان بیع شیء نجس از آنها استنباط شده، باید گفت: این خصوص انصراف به جایی دارد که از مال فروخته شده نتوان منفعت عقلایی مشروع برد ولی با پیشرفت علم پزشکی در امکان بهره‌برداری از این اعضا، این ادله دیگر مانع به شمار نمی‌آیند، همان‌طور که شیخ انصاری نیز فرموده‌اند نجاست به تنهایی مانع خرید و فروش نیست بلکه از آن جهت است که شیء نجس منفعت عقلایی ندارد. (۴۰)



علاوه بر این اولاً: می‌توان پیش از درآوردن عضو آن را فروخت و در این صورت فروش میتنه نخواهد بود. ثانیاً: ادله فروش میتنه از بحث ما منصرف است و مقصود آنها چیزی است که روح از آن بیرون آید و در معرض فروپاشی و پوسیدگی قرار گیرد. اما آنچه امکان پیوند و شروع فعالیت‌های حیاتی در آن است، اطلاق میتنه بر آن درست نیست و یا حکم میتنه شامل آن نمی‌شود. اما سخن در نجس بودن عضو آنجا است که فروش پس از قطع و سرد شدن عضو باشد؛ زیرا پیش از سرد شدن نجس نیست. (۴۱) بنابراین نمی‌توان فروش اعضا را فروش یک شیء نجس یا میتنه دانست و احکام راجع به آنها را بر فروش اعضا هم بار کرد.

حکم گرفتن پول در برابر عضو

اگر دلیل جواز قطع عضو این باشد که عضو ملک شخص است یا مالک حق تصرف در آن را دارد. در این صورت پس از قطع نیز ملک او است و می‌تواند به هر کس که بخواهد آن را بفروشد؛ همچنین فروش عضو صحیح است، اگر قائل شویم عضو ملک شخص نیست ولی حق استفاده از آن را دارد؛ زیرا شخص می‌تواند در مقابل مال از حق استفاده خود از عضو بگذرد و اگر دلیل جواز قطع عضو اضطرار و حفظ نفس غیر و امثال آن باشد، این‌گونه دلایلها مانع گرفتن پول در برابر قطع عضو نیست؛ زیرا رفع اضطرار و حفظ نفس مؤمن با فروش محقق می‌شود، پس وجهی ندارد که انسان بهای آن را نستاند. دلیلی که ممکن است ارائه شود مبنی بر اینکه گرفتن مال به عنوان عوض در مقابل فروش عضو جایز نیست، این است که بگوییم انسان مالک اعضایش نیست و بیع آن‌گونه که فقها گفته‌اند متوقف بر ملک است، پس چگونه ممکن است انسان چیزی را که مالک نیست بفروشد؟ در جواب می‌گوییم که اولاً ما

مالکیت انسان بر اعضایش را ثابت کردیم، صرف نظر از این، ولایتی را که خدا برای انسان نسبت به نفسش قرار داده و حق انسان در بهره بردن از اعضایش و اولویت او، انسان را قادر می‌سازد که از این حق در برابر مال صرف نظر کند. (۴۲)

از نظر برخی فقهای معاصر نیز گرفتن عوض به خصوص زمانی که نجات مسلمانی متوقف بر آن عضو باشد، صحیح است، از جمله آیت‌الله سیستانی، آیت‌الله بهجت و آیت‌الله مکارم شیرازی قائل بر این نظر هستند. (۴۳) با وجود این در قانون پیوند اعضا، فروش اعضای بدن به رسمیت شناخته نشده و آنچه بر طبق این قانون مجاز است هبه اعضا است.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد این نتیجه حاصل گردید: همان‌طور که انسان نسبت به اموال خود حق مالکیت دارد، به طریق اولی نسبت به اعضای بدنش نیز دارای این حق می‌باشد و هرگونه تصرفی مادی و حقوقی اعم از بیع، اجاره، صلح، هبه و ... تا جایی که شرع آن را منع نکرده باشد، برای مالک مجاز محسوب می‌شود. بنابراین فروش اعضای بدن علی‌القاعده مجاز است چرا که رد و منعی از طرف شارع راجع به آن نرسیده، جز در موارد خاصی نظیر اعضای که فروشش منجر به کشته شدن می‌گردد مثل فروش قلب و مغز که به دلیل حرمت انتحار جایز نیست و نیز اعضای که فروشش ضرر قابل توجهی بر جسم انسان وارد می‌کند، به طوری که آن ضرر عرفاً قابل مسامحه نباشد. مثلاً فروش دستها و پاها به دلیل حرمت اضرار به جسم حرام و ممنوع است.

پی‌نوشتها

۱. قواعد فقه بخش مدنی، ج ۱، ص ۲۲۷.
۲. مائده، ۱۲۰.
۳. رک: حقوق مدنی، ج ۱، ص ۴۱۹.
۴. الموقف الفقهي و الاخلاقی من قضیه زرع الاعضاء، ص ۱۸۴.
۵. رک: احکام الشریعه للأعمال الطیبه، ص ۱۱۸.
۶. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۳، ص ۴۳۶.
۷. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸.
۸. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۵۰۶.
۹. نساء، ۳۰: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ
- نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا».
۱۰. وسائل الشیعه، ج ۵.
۱۱. الکافی، ج ۵، کتاب المعیشه.
۱۲. رساله لاضرر، واقع در آخر مکاسب در حاشیه، ج ۲، ص ۲۴۶.
۱۳. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۱۵.
۱۴. همان، ج ۵، ص ۲۲۸.
۱۵. مائده، ۳۲.
۱۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۸۹.
۱۷. فقه و احکام پزشکی.



۱۸. «حکم الشریعة الإسلامية»، ص ۸۵.
۱۹. اسراء، ۷۰.
۲۰. احکام الشریعه للأعمال الطیبه، ص ۷۵.
۲۱. تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۱۵.
۲۲. نساء، ۱۱۹.
۲۳. روح المعانی، ج ۵، ص ۱۵۰.
۲۴. ترجمه البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۲۱.
۲۵. تفسیر المنار، ج ۵، ص ۴۲۸.
۲۶. غرائب القرآن، ج ۵، ص ۱۴۹.
۲۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۷۴.
۲۸. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۹۶.
۲۹. تفسیر ابوسعید، ج ۲، ص ۲۳۴.
۳۰. اسراء، ۳۳.
۳۱. وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۹۵، ج ۲.
۳۲. همان، ج ۱۹، ص ۹۶.
۳۳. همان، ج ۱۹، ص ۹۷.
۳۴. مسائل مستحدثه پزشکی، ص ۳۶۹.
۳۵. پیوند اعضا در فقه اسلامی، ص ۷۱.
۳۶. تذکرة الفقها، ج ۱، ص ۴۶۴.
۳۷. مائده، ۳.
۳۸. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۷۹.
۳۹. المسائل المستحدثه، ص ۱۲۳.
۴۰. مکاسب، ص ۵.
۴۱. مسائل مستحدثه پزشکی، ص ۳۵۸.
۴۲. همان، ص ۳۵۷.
۴۳. مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید، ج ۲، ص ۱۴۱.

کتابنامه

۱. آلوسی، محمد بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۱، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹ش.
۳. انصاری، مرتضی، مکاسب، تبریز، بی نا، بی تا.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۵. «حکم الشریعة الاسلامیة»، مجله البحوث الاسلامیة، شماره ۲، ج ۲۲، ریاض، ۱۳۹۶ق.
۶. حلّی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقها، ج ۱، قم، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۷. خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۰ش.
۸. خویی، سید ابوالقاسم، ترجمه البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید جعفر حسینی، قم، دارالتقلین، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
۹. دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسانی رضوی، مسائل مستحدثه پزشکی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.
۱۰. رضا، محمدرشید، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، ج ۵، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
۱۱. روحانی، محمدصادق، المسائل المستحدثه، ج ۱، تهران، مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی حیان، ۱۳۷۶ش.
۱۲. شرف الدین، احمد، احکام الشریعه للأعمال الطیبه، مؤسسه کویت، ۱۴۰۳ق.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۹، تصحیح آخوندی، تهران، دارالکتاب اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۱۶. کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۱ق.
۱۷. محقق اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، ج ۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
۱۸. محقق داماد، مصطفی، قواعد فقه بخش مدنی، ج ۱، تهران، نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۲ش.
۱۹. محمد علی الباز، الموقف الفقهی و الأخلاقی من قضیه زرع الأعضاء، بیروت، بی نا، ۱۴۱۴ق.
۲۰. محمدی، سید محسن، مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید، ج ۲، قم، انتشارات صاحب الزمان (عج)، ۱۳۸۳ش.
۲۱. مؤمن قمی، محمد، فقه و احکام پزشکی، ترجمه محمدمهدی بهداروند، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۵ش.
۲۲. نظری توکلی، سعید، پیوند اعضا در فقه اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱ش.
۲۳. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالکتاب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
۲۴. واعظ، ابوسعید، تفسیر ابوسعید، واقع در نرم افزار جامع التفسیر نور.

